

Tsarist Russia's Policies in the Field of Women and Family in Central Asia

Seyede Fahime Ebrahimi¹

Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and
Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

Mahnaz Nowrozi

Assistant Professor, Department of Russian Language, Faculty of Literature
and Foreign Languages, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

(Date received: 18 March 2023 - Date approved: 24 July 2023)

Abstract

Introduction: Certain and accepted patterns prevailed in the political and cultural life system of Muslims in the pre-modern era, which generally underwent changes with the arrival of the new era in the 19th century and the active action of the colonists. Central Asia was part of the extensive Islamic lands that experienced such a process. Parts of this vast geography were annexed to Russia with the dissolution of a part of the political structure and the formation of the General Governorate of Turkestan and two other political units of the Emirate of Bukhara and Khanate of Khiva were also preserved in the form of protectorate powers. In more than half a century of Russian presence, they implemented the policy of Russification in order to make changes in various political, social, cultural and even political geography fields and finally adapt the region to the empire.

Research Question: The ambiguity that forms in the mind during the study of the historical documents of this period is that, unlike many social and cultural contexts in Central Asia, family status and women's lives experienced little change and very little experience of modern change under Tsarist Russia.

The above ambiguity becomes more important when we know that in the general process of the entry of the Muslim world into the modern world order and the entry of colonial countries into them, in general, there have been changes in the social and political actions of women

1. E-mail: sfebrahimi@atu.ac.ir (Corresponding Author)

and the passivity of women in Central Asia or the lack of change in their lives is not compatible with the current trend in other Islamic lands, including Iran and Egypt. Based on this duality (incidence of changes in most fields and lack of change in women's lives) , the question of this article is designed in such a way that why the life of women in Central Asia and family-state relations do not change much during the presence of Tsarist Russia in the region?

Research Hypothesis: We believe that the lack of change in women's lives in Central Asia is because the Tsarist Empire, as an Eastern power, has recently been influenced by the flow of Western modernity, as well as the continuation of cultural traditionalism in its society, so in the field of women, it has behaved differently compared to Europe.

Methodology: What seemed necessary in the rest of the article to find the answer to this problem was to provide a definition of the concept of change, that is, what do we mean when we talk about the occurrence of change or its non-occurrence? Using the theory of Guy Rocher 's social change, we found this indicator that to examine a particular community, when a behavior has clearly changed over time, we can talk about change and this difference has continued and effects on the construction or tasks of the social organization and changing its flow. According to this definition of change, the current article (with a qualitative method and a descriptive-analytical approach and data collection from historical documents) while describing the two currents of conservative and Russian radicalism and their attitude towards women, deals with the evolution in this field.

Results and Discussion: Our research findings show that unlike many political and social fields, the definition of the world of women in Russia shows many similarities and commonalities with the social life of Muslim women in Central Asia, and it can be clearly seen in many surviving works from this period of Russian history. Despite all the ups and downs in this approach and despite reaching the peak of power and adopting modernist policies by some tsars (such as Peter the Great and Catherine), in general, this traditional view was preserved to a large extent, so that such an approach is fully reflected in literary works that are the manifestation of social life. In the 19th century, right at the time of advancement and the peak of domination over Central Asia, although this traditional view was slightly broken by the Western trend and changes occurred in Russia in the field of women's lives, the duality of traditionalists and modernists and their ideological competition has still kept its shadow on this issue.

Therefore, we are witnessing the lack of alignment in policy making in women's life and the ineffectual pressures of Russian Westerners in Central Asia.

The result of this was that during half a century of the presence of Tsarist Russia in Central Asia, the Tsarist authorities could not implement a coherent and unified policy to change the living environment of women and the family state.

Conclusion: By returning to the theory of "Guy Roche" we conclude that the definition he had as a social scientist of social change and the indicators he expressed for a change, cannot be found in the context of Russia's colonial practice of women in Central Asia. The answer we got at the end of the research can be summarized as follows: " The predominance of the traditional discourse in Russia about women and the divergence of the two currents of Westernism and the Slavophilic attitude towards women have caused inconsistency in the policy of Russians in this field. Therefore, unlike other fields, there have been no lasting and extensive changes in this field.

Keywords: Central Asia, Russia, Guy Rocher, Social Change, Women, Family.

سیاست‌های روسیه تزاری در حوزه زنان و خانواده در آسیای مرکزی

سیده فهیمه ابراهیمی^۱

استادیار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

مهناز نوروزی

استادیار، گروه زبان روسی، دانشکده ادبیات و زبانهای خارجی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۷ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۰۲)

چکیده

آسیای مرکزی در قرن ۱۹ زیر سیطره روسیه تزاری درآمد. در نیم قرن غلبه روسیه پیشاشوروی بر این سرزمین، سیاست روسی سازی به منظور سازگاری متصرفات جدید با امپراتوری، در حوزه‌های گوناگون سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اجرا شد. آنچه در جنبه‌های گوناگون تغییر، به عنوان یک ابهام مطرح می‌شود، نبود تغییر معنادار زندگی زنان و مناسبات نهاد خانواده در این دوران است. پرسش نویسندگان این است که: چرا با وجود تغییرهای گسترده در این دوره، زندگی زنان و مناسبات نهاد خانواده ثبات نسبی داشت؟ فرضیه پژوهش این است که امپراتوری تزاری به‌عنوان یک قدرت شرقی، دیر هنگام زیر تأثیر جریان نوگرایی غربی قرار گرفت و به دلیل تداوم مؤلفه‌های فرهنگی جهان سنت، در جامعه خود نیز در حوزه زنان متفاوت از اروپا رفتار کرده است. برای یافتن پاسخ، ضمن یافتن شاخص‌های شکل‌گرفتن یا شکل‌نگرفتن تغییر از نظریه «تغییر اجتماعی گی روشه»، روش پژوهش کیفی انتخاب شد؛ با استفاد از این روش، با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل تاریخی و با شیوه گردآوری داده‌ها از اسناد تاریخی، پاسخ مسأله را در مؤلفه‌های فرهنگی و تمدنی روسیه جست‌وجو کردیم. آنچه در نتیجه این پژوهش به پاسخ آغازین و فرضیه افزوده شد این است که غلبه گفتمان سنتی نسبت به زنان و واگرایی دو جریان غربگرا و اسلاوگرا موجب ناهماهنگی شده بود. بنابراین برخلاف دیگر زمینه‌ها در این بخش تغییرهای پایدار و گسترده رخ نداد.

واژگان اصلی: آسیای مرکزی، روسیه، گی روشه، تغییر اجتماعی، زنان، خانواده.

۱. نویسنده مسئول: sfebahimi@atu.ac.ir

مقدمه

در منظومه حیات اجتماعی و فرهنگی مسلمانان عصر پیشامدرن، الگوهای مشخص و پذیرفته شده‌ای حاکم بود که با ورود به دوران جدید در قرن ۱۹ و کنش‌گری فعالانه استعمارگران بیشتر دستخوش تغییر شد؛ مراد از تغییر آن است که در طول زمان، رفتاری به‌طور مشهودی متفاوت شده و این تفاوت ادامه یافته و به تعبیر «گی‌روشه» بر روی ساخت یا وظایف افراد و سازمان اجتماعی اثر گذاشته و جریان آن را دگرگون سازد (Rocher, 1368:30). در فرایند بالا یکی از قابل تأمل‌ترین تغییرهایی که شکل و کارکرد اجتماع را در جوامع اسلامی متفاوت ساخته، مربوط به زیست خانوادگی و نقش زنان در آن است. در دوران سنت، معمول بود که نسبت مستقیمی میان شدت مؤلفه‌های سنتی در جامعه و نفوذناپذیری در شئون زیستی زنان و امور خانواده دیده می‌شد. در میان جوامع اسلامی، در سرزمین‌هایی مانند آسیای مرکزی که بسته‌تر و کم‌تعامل‌تر با جهان بوده‌اند، همین چیرگی سنت قابل دیدن بود. صرف‌نظر از مناطقی که متأثر از فرهنگ ایلی، بر قوانین عرفی تمرکز داشتند، حیات اجتماعی و زیست جاری جامعه در قرن ۱۹ بر اساس قوانین شریعت و در بافتی سنت‌محور، معنا می‌یافت. به این ترتیب مانند همه زنان عهد سنت در جهان اسلام، در آسیای مرکزی نیز همان کارکردهای تعریف شده یعنی تربیت فرزندان، رسیدگی به امور خانه، همراهی و همدلی با همسر و مانند آن را برای این گروه می‌بینیم. بسیاری از مفاهیم عصر جدید مربوط به علم اداره منزل و یا قوانین خانه‌داری به‌طور طبیعی معنا نداشت. حتی در دربار بخارا نیز بانوی نخبه سیاستمدار و یا دگراندیش و یا حتی شاعر که به‌طور معمول در جوامع سنتی دیده می‌شد، حضور نداشت.^۱ مسئله بسیار مهم در روند تاریخ اجتماعی و سیاسی این بافت سنتی، ورود جریان مدرن از مجرای امپراتوری روسیه به آن بود که به تبع آن تغییرهای گسترده‌ای در ساحت‌های مختلف آن روی داد.^۲ ابهامی که در جریان مطالعه بر روی اسناد تاریخی این دوره در ذهن شکل می‌گیرد

۱. زنان حرم در امارت بخارا هیچ‌گونه کنش‌گری خاصی به غیر از رسیدگی به امور حرم و اندرونی خان یا امیر نداشتند (Vambry:1370:247).

۲. تغییرهای بالا که در قالب برنامه روسی‌سازی اجرا شد با این هدف کلی بود که آسیای مرکزی به بدنه سیاسی و فرهنگی امپراتوری بپیوندد و مسلمانان این دیار اتباع وفادار تزار شوند. این برنامه مانند همه برنامه‌های استعماری طیف گسترده‌ای را دربرمی‌گرفت که عبارت بودند از: تحول در جغرافیای سیاسی منطقه و پیوسته شدن بخش‌های مهم و گسترده‌ای از آن به امپراتوری روسیه، استقرار نیروهای اداری و نظامی روسی و برکناری نیروهای بومی، ساخت شهرکهای روسی در داخل شهرهای بومی، تعیین خط مشی اقتصادی منطقه توسط روسیه و نبود استقلال در این حوزه، ایجاد مدارس جدید به شیوه روسی - بومی بر اساس مولفه‌های دنیای جدید، انتشار روزنامه، تئاتر در مناطق فتح شده، رواج زبان روسی و آثار ادبی روسی در جهت تضعیف زبان فارسی، افتتاح درمانگاهها و به کارگیری پزشکان روسی، گشایش

این است که گویا برخلاف بسیاری از عرصه‌های اجتماعی و فرهنگی در آسیای مرکزی، نهاد خانواده و زیست زنان با تغییر حداقلی، بسیاری از تجربه‌های دوره جدید در کشورهای اسلامی را در دوره سلطه روسیه تزاری نداشت. بر اساس این دوگانگی (شکل‌گیری تغییر در بیشتر حوزه‌ها و نبود تغییر در زیست زنان) پرسش این نوشتار این‌گونه طراحی می‌شود که «چرا با وجود تغییرهای گسترده در این دوره، زندگی زنان و مناسبات نهاد خانواده ثبات نسبی داشت؟» پاسخ آغازین و فرضیه‌ای که این نوشتار بر مدار آن پیش می‌رود مربوط به مؤلفه‌های فرهنگی و تمدنی روسیه است؛ به این معنا که تغییر نکردن را از آن رو می‌داند که در امپراتوری تزاری به‌عنوان یک قدرت شرقی، غلبه گفتمان سنتی نسبت به زنان و اگرایی دو جریان غربگرا و اسلاوگرا، موجب ناهماهنگی شده بود. بنابراین برخلاف دیگر زمینه‌ها، در این بخش تغییرهای پایدار و گسترده رخ نداد.

پیشینه پژوهش

منظومه حیات زنان آسیای مرکزی به ویژه در قرون ۱۶ تا ۲۰ موضوع کاملاً مغفولی است که تقریباً غیبتی کامل در همه پژوهش‌های این حوزه (یعنی مطالعات آسیای مرکزی) دارد. اندک مطالعات صورت گرفته نیز بیشتر به دوران پس از سقوط تزارها و پدید آمدن شوروی و همچنین دوران معاصر اختصاص یافته است. جدا از مقاله‌ای که ابراهیمی (۱۴۰۱) با عنوان «بازنمایی زیست جهان زنان بخارائی در دوران پیشاشوروی» نگاشته و وجوه زیستی حیات اجتماعی و فردی زنان امارت بخارا و بحث واردنشدن آنان به عرصه سیاسی و اجتماعی را تشریح کرده، شاید بتوان منابع مهم دست اولی را نام برد که بسیار محدود به حیات زنان نیز اشاره داشته‌اند. برای نمونه عینی (۱۳۶۲) در مجموعه ارزشمند یادداشتها در ضمن شرح زندگی‌نامه خود در بخشهایی به شکل واقع‌گرایانه زیست زنان و تغییر نکردن آن در دوره تزاری را مورد توجه قرار می‌دهد. مخدوم دانش (۱۹۸۸)، اندیشمند بخارائی، در کتاب نوادالوقایع نیز تلاش دارد تا ساحت‌های جدیدی از حقوق اجتماعی زنان را برشمرده و در باب مجزایی به نوعی به بحث بانوان می‌پردازد. کستنتکو روسی (۱۳۸۳) نیز در کتاب شرح آسیای مرکزی و انتشار سیویلیزاسیون روسی، اشاره‌های کوتاهی به حیات زنان و نبود تغییر معنادار آن در دوره سلطه امپراتوری تزاری دارد. رئیس‌نیا (۱۳۸۷) در کتاب جدیدیه تاتارستان، با بررسی تحولات دوران جدید، بحث مهمی در مورد فعالیت زنان تاتار و ورود آنها به زیست جهان متفاوت بیان می‌کند که به جهت ارتباط این منطقه با آسیای مرکزی از اهمیت بسیاری برخوردار است.

راه آهن از روسیه به سمرقند و استقرار گسترده کارگران روسی در منطقه، تلاش گسترده در جهت دین‌زدایی و کاهش نقش عالمان مسلمان

در میان پژوهش‌های خارجی شاید یکی از کتاب‌های قدیمی این حوزه اثری با نام «زندگی و معیشت زنان بومی دره فرغانه» باشد که به مسائل زنان این ناحیه از جمله وضعیت اجتماعی آنان پرداخته و نویسندگان آن نالیوکین و نالیوکینا^۱ (۱۸۸۶) هستند که در قازان انتشار یافته است. کتاب دیگر «مسئله زنان در آسیای مرکزی: تاریخ مطالعه و مسائل کنونی» نوشته علمووا^۲ (۱۹۹۱) است که در تاشکند انتشار یافته و وضعیت زنان و زندگی و حق و حقوق ایشان را در دوران بعد از تزارها و دوره شوروی به‌طور کلی بررسی کرده است. همچنین مقاله‌ای با نام «آسیای مرکزی: نوسازی ناتمام» نوشته ویشنیوفسکی^۳ (۱۹۹۶) در مجله اوراسیا چاپ شده است که بسیار مختصر به برخی سیاست‌ها و رویکردهای حاکمان این منطقه در جهت پیشی‌گرفتن از سنت‌های گذشته، از جمله در حوزه زنان اشاره کرده است. مقاله‌ای نیز با نام «وضعیت زنان آسیای مرکزی در دوره استعمار» نوشته ضیاوا^۴ (۲۰۱۹) در مجله مسائل علوم انسانی چاپ شده است که دسترسی به محتوای آن امکان‌پذیر نبود.

گرچه به نظر می‌رسد که ابهام و مسأله‌ای که مطرح شده از زوایای گوناگون قابل مطالعه باشد، اما رویکردی که در این نوشتار مورد نظر است، تنها ناظر به ماهیت روسیه تزاری به‌عنوان مجرا و مجری جریان نوسازی در آسیای مرکزی است؛ بنابراین نویسندگان در سه بخش، نخست به سیاست‌ورزی روس‌ها در آسیای مرکزی به‌طور عام و حوزه زنان به‌طور خاص و سپس به نقش زن در گفتمان اجتماعی روسیه در دوره‌های مختلف می‌پردازند تا با تشریح آن، شکل سیاست‌گذاری روسیه در آسیای مرکزی درک شود.

چارچوب نظری

در بحث تغییر اجتماعی نظریه‌های گوناگونی وجود دارد که شاید دو نظریه مربوط به «گی‌روشه» و «استفان واگو» در شمار مشهورترین‌هاست. «گی‌روشه» بسیار دقیق تغییر اجتماعی^۵ را از تحول جدا کرده و با جداکردن کنش تاریخی، کارگزاران تغییر، شرایط و عوامل تغییر، فرایند اجتماعی را تحلیل می‌کند. در این نوشتار بنا بر استفاده از نظریه او به‌عنوان چارچوب نظری کل مقاله نیست، بنابراین در جریان مقاله به ارکان بالا هم پرداخته نشد. در واقع هدف آن است که وقتی از تغییر اجتماعی سخن می‌گوییم، ابتدا تعریف عالمانه‌ای از تغییر و شاخص‌های آن ارائه و سپس مبتنی بر آن موضوع پژوهش را تفسیر کنیم. بنابراین آنچه که بناست در چنین روندی رخ دهد، این است که بر اساس تعریف «گی‌روشه» از تغییر اجتماعی و ویژگی‌های آن، مقایسه‌ای میان حوزه حیات اجتماعی آسیای مرکزی به‌طور عام و زیست

-
1. Nalivkin and Nalivkina
 2. Alimovam
 3. Vishnevsky
 4. Ziyava
 5. Social changes

اجتماعی بانوان به‌طور ویژه صورت گیرد تا بتوانیم به این جمع‌بندی برسیم که در اصل اطلاق تغییر اجتماعی و یا ادعای شکل‌گرفتن تغییر در آسیای مرکزی درست است یا خیر؟

۱. روسیه و تغییر در جامعه آسیای مرکزی

در بحث ادعای تمدن بخشی و فرهنگ‌زایی، روسیه نیز با دیگر قدرتهای استعمارگر اروپایی قرن ۱۹ هم داستان بوده است؛ به این معنا که در راستای هژمونیک‌سازی سلطه خود در سرزمین‌های هدف، با تولید معنا، حضور خود و مناسبات قدرت را عقلانی نشان می‌داد. روسیه در یک دوگانه جداگانه یعنی خودِ متمدن و ناخودِ انسان غیرروسی، در موضعی برتر و کامل‌تر قرار گرفت. پس این انسانِ مدرنِ روشن‌نگر به عنوان کنشگر تاریخ باید به سوی سرزمین‌های دورافتاده از تمدن بشتابد. به این ترتیب این کشور که خود را حامل رسالت روح تاریخ می‌دانست، باید جهان را به سوی خیر و سعادت هدایت می‌کرد. در این نگاه انسان غیرمتمدن (به تعبیر او) به دلیل ناتوانی در اداره امور خود نیازمند گسترش سلطه همه‌جانبه قدرت برتر بود.^۱ با چنین پشتوانه اندیشه‌ای پیشروی روسیه محقق و فرایند هژمونیک‌سازی سلطه و در پی آن تغییر در آسیای مرکزی آغاز شد.

الف - تغییر در ساختار سیاسی

تاسیس فرمانداری کل ترکستان^۲ در آسیای مرکزی که در سال ۱۸۶۷ با فرمان تزار الکساندر دوم صورت گرفت،^۳ نقطه عطف در سیاست‌ورزی روسها برای راه‌یافتن به عرصه سیاسی و اقتصادی چین و هند و همچنین بریدن دست بریتانیا از عرصه اقتصادی و سیاسی همسایه شمالی بود. شکست کریمه نقش قابل توجهی در تسریع این فرایند داشت؛ به این معنا که در جهت جبران و ترمیم آسیب واردآمده در جبهه غربی، حکومت تزاری ناگزیر کمی بیش از حد متعارف خطر کرده و تکلیف سرزمینهای محل رقابت با اروپا را یکسره کرد. جدا از بخشهای پیوسته‌شده به امپراتوری، بخارا و خیوه که تنها تحت‌الحمايه روسیه شدند، نیز تعریف جدیدی در قالب سیاسی نویی یافته و حیات سیاسی به‌نسبت جدیدی را آغاز می‌کنند. از این زمان همه امور سیاسی خان‌نشینهای آسیای مرکزی زیر تاثیر سیطره روسیه قرار گرفت و تغییرهای

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد شرق شناسی و مباحث معرفتی در حوزه استعمار ر. ک:

Narimani Aref, Mohamad Ali Parghou (1369), Colonialism and Its Hegemony; A look at the Representation System of the West, **Fundamental Western Studies**, Vol. 8, No 1, pp. 109-132.

2 Turkestanskoe General-Gubernatorstvo

۳. این جغرافیای سیاسی سراسر خان‌نشین خوقند همراه با اوراتپه، خجند، سمرقند و ساحل راست آمو را دربرمی گرفت و البته این کل یکپارچه پیوسته روسیه بود و توسط مقام‌های روس اداره می‌شد

(Hatamov:2000:19/Bregel, 2003: 64-5).

قابل توجهی در شکل اداره منطقه، تقسیم‌بندی واحدهای سیاسی، تعامل‌های خارجی و هر آنچه به حیات سیاسی این سرزمین ارتباط می‌یافت، رخ داد. بنابراین در مطالعات دوره‌های گوناگون این سرزمین، عصر جدیدی با سرشتی به‌طورکامل متفاوت آغاز شد.

ب- تغییر در ساختار اجتماعی

تغییر اجتماعی به‌تعبیر «گی‌روشه» آن است که در طول زمان قابل دیدن بوده، به‌گونه‌ای که موقت و کم‌دوام نباشد و بر روی ساخت یا وظایف سازمان اجتماعی اثر گذاشته و جریان آن را دگرگون کند (Rocher, 1368:30). با توجه به این رویکرد از تغییر، باید در جستجوی این باشیم که آیا آنچه توسط روس‌ها محقق شده، در دایره تغییر اجتماعی قرار می‌گیرد یا خیر؟ مقام‌های امپراتوری از همان آغازین مراحل ورود، تفاوت‌های فرهنگی - اجتماعی بسیار عمیقی میان آسیای مرکزی و دیگر بخش‌های قلمرو خود یافتند؛ بنابراین دانستند که برای پرهیز از برهم خوردن نظم اجتماعی، باید در یک فرایند تدریجی تغییر صورت پذیرد. آنچه بیش از هر اقدامی به این تغییر تدریجی کمک کرد، استقرار گام‌به‌گام شهروندان روس در فرمانداری کل بود، به‌گونه‌ای که بخش پیوسته‌شده آسیای مرکزی به امپراتوری روسیه تغییر سرشت داده، ساختار دوگانه روسی - بومی یافت. خط آهنی که از روسیه به سمرقند (در سال ۱۸۸۱) و تاشکند (در سال ۱۹۰۶) کشیده شد، مهاجران روسی بسیاری را به این سرزمین آورد؛ البته روس‌ها اجازه اختلاط مردم محلی و هم‌وطنان خود را نمی‌دادند و شهرک‌های جداگانه‌ای با سبک معماری روسی در کنار شهرهای بومی برای سکونت اتباع روس ایجاد کردند (Morrison, 2008:26,28/Spuler, 1376:124). این محله‌ها و شهرک‌های روس‌نشین در سراسر فرمانداری کل دیده می‌شد. اندکی پس از شکل‌گیری فرمانداری کل، نوشدگی^۱ روسی در پایتخت آن یعنی تاشکند به‌خوبی قابل دیدن بود؛ مدارس روسی یا روسی-بومی (Pierce, 1960: 216/ Khalid, 2003: 157-8)، موزه‌ها، کتابخانه‌ها، روزنامه‌ها، رصدخانه‌ها و دیگر مؤسسه‌ها نمونه‌هایی از این نوشدگی بودند (Spuler, 1376:92/Modir Shanechi, 1378:10-11). در این شهر شش سینما، دو تئاتر، چند مدرسه جدید و مراکز تفریحی کوچک دیگر وجود داشت. بومیان به سینما می‌آمدند و به‌طور معمول صف‌های طولانی از افراد با عمامه در جلوی تئاتر وجود داشت. در تئاتر آنهایی که زبان روسی می‌دانستند بر روی صندلی‌ها می‌نشستند. شهرهای دیگر فرمانداری کل نیز تحولات این‌چنینی را گرچه به‌میزان کمتر از تاشکند، از سر گذراندند^۲. شکل‌گیری این تغییرها در حوزه‌های مختلف اجتماعی به‌گونه‌ای بود که دریدل

1. Modernity

۲. سمرقند دومین شهر بزرگ فرمانداری کل به‌شمار می‌رفت و در سال ۱۹۰۸، ۱۱۶۵۴ شهروند روسی داشت (Pierce, 1960:104).

می‌گوید: تعجبی نیست اگر سمرقند را که به‌تازگی به تصرف روس‌ها درآمده بود، غرق در آداب و آثار روسی می‌بینیم؛ اما در بنارس و پیشاور اثر عمیقی از انگلیس و انگلیسی مشاهده نمی‌کنیم (Dridel, 1308:76).

با توجه به تعریفی که از تغییر اجتماعی (گی‌روشه) در آغاز بحث صورت گرفت، می‌توان ادعا کرد آنچه در حیات اجتماعی آسیای مرکزی رخ داد، به‌دلیل آنکه بخش وسیعی از جامعه را دربرگرفته بود، در بخش اصلی جامعه اجرا شده و در طول یک دوره زمانی مجموعه تغییرها و نتایج آن مشخص شده و سطحی و زودگذر نبوده، بی‌تردید تغییر اجتماعی برآورد می‌شود. اما مسئله این است که آیا آنچه در حیات اجتماعی زنان و یا در اساس زیست خانواده رخ داده نیز بر طبق این تعریف، تغییر اجتماعی برآورد می‌شود؟

۲. روس‌ها در رویارویی با حوزه زنان و خانواده

صاحب‌منصبان روس حاکم بر آسیای مرکزی، در مدت حضور خود در این سرزمین متناسب با ایدئولوژی حاکم بر مسکو و سن‌پترزبورگ و واکنش بومیان نسبت به حضور خود سیاست‌های گوناگونی را در اداره منطقه در پیش گرفتند. در مرحله نخست آنها تلاش داشتند تا کمترین مداخله را در امور فرهنگی و اجتماعی مسلمانان داشته باشند. تلاششان این بود تا از راه فرایند جامعه‌پذیری تغییرهای تدریجی صورت گیرد (در مرحله بعد تصمیم به نظارت قدرتمندتر گرفتند) (Crews, 2009: 2). سیاست پرهیز از زیست مشترک با مردم محلی در همین زمینه بود؛ زیرا به‌طور منطقی به‌دلیل جدایی، برخورد کمتری رخ می‌داد. مسلمانان در درون حصار شهرهای خود پیوسته در معرض الگوها و یا دوگانه روسی-بومی نبودند، اما به‌رحال ارتباط قطع نشده بود. آنها این امکان را داشتند تا وارد شهرک‌های روسی شده، نمونه‌ها و الگوهای معماری و پوشش روس‌ها را ببینند؛ علاوه‌براین، شاهد تأسیس مراکز و نهادهای جدیدی بودند که با ورود به آنها در تعامل با روس‌ها قرار می‌گرفتند. نکته بسیار مهم در موضوع روسی‌سازی و اجرای سیاست‌های روسیه تزاری در آسیای مرکزی این بود که مقام‌ها و صاحب‌منصبان روسی به دو جناح و جریان متفاوت تعلق داشتند که در منابع بومی به‌شکل محافظه‌کار و تندرو^۱ قابل تشخیص هستند. این دو طیف در مورد ورود به زیست زنان و نهاد خانواده در آسیای مرکزی متفاوت می‌اندیشیدند. محافظه‌کاران در اصل هیچ نوع فشاری را صلاح نمی‌دانستند و معتقد بودند که این سیاست، حضور روسیه در یک سرزمین اسلامی را با چالش جدی روبه‌رو خواهد کرد. نکته جالب این بود که همسران برخی از این مقام‌ها روابط نزدیکی با زنان بومی داشتند و نوع روابطشان نشان از پذیرش هویت و شیوه متفاوت مسلمانان داشت

۱. در منابع روسی این دو جناح را اسلاوگرا و غرب‌گرا نامیده‌اند که در ادامه مقاله بیشتر به آن خواهیم پرداخت.

(Pahlen, 2003: 119). جریان دوّم و تندرو به‌نماینده‌گی فردی به نام شکاپسکی^۱ مانند بسیاری از استعمارگران معتقد بود که روسیه تنها می‌تواند از طریق زنان به متمدن‌کردن و تغییر هویت اسلامی آسیای مرکزی بپردازد. او معتقد بود از طریق زنان و نفوذی که آنان در خانه دارند، می‌توان به این هدف دست یافت، اما این کار را باید بدون پیشنهادهای رسمی و آشکار انجام داد. با وجود اختلاف نظر میان دو جریان به‌نظر می‌رسد در دورانی که فرمانداران تندرو سر کار بودند، این سیاست اجرا شد. گزارشی که دیپلمات آمریکایی در مورد نتایج این سیاست‌گذاری دارد، بسیار جالب و قابل‌توجه است. او می‌گوید: در تاشکند و دیگر مناطق روسی تعداد روبه‌رشدی از زنان هستند که بسیار آزادند. بسیاری از آنها این زندگی را ترجیح می‌دهند و برای طلاق گرفتن وانمود می‌کنند که مریض هستند. آنها برای بررسی و معاینه به بیمارستان روسی می‌روند، که البته این کار مورد نفرت مردان آنهاست و سبب می‌شود جدایی آسان و ممکن شود. این زنان همواره بدون پوشش (یعنی روبند) هستند و بسیار پیش می‌آید که در خیابان قدم می‌زنند و یا به مناطق تفریحی روس‌ها می‌روند. این مسئله در حالی بود که در جامعه آسیای مرکزی زنانی که روبند نداشتند، از مسلمان و غیر مسلمان انگ بدی می‌خوردند (Schuyler, 1966: 62). گرچه شکاپسکی پس از ده سال تبلیغ در مورد این سیاست اعلام می‌کند که پیشرفتی صورت نگرفته، اما نکته‌ای که از دید این نوشتار قابل‌توجه است، این است که آیا این نمونه‌ها را می‌توان سندی دالّ بر تحقّق تغییر اجتماعی در حوزه زیست زنان و خانواده دانست؟

با توجه به نظریه «تغییر اجتماعی گی‌روشه» از آنجا که تغییرهای پیش‌ترگفته در میان زنان عمومیت نداشته و تنها در یک طیف حداقلی (بیشتر در تاشکند و در مناطق روس‌نشین) رخ داده و شکل زندگی یا زمینه فکری و روحی زنان آسیای مرکزی را در سطح وسیعی از جامعه اسلامی دگرگون نکرده، بنابراین نمی‌توانیم از تغییر اجتماعی در این حوزه سخن بگوییم. پیش از ورود به مرحله دوم این پژوهش و بحث در مورد علل تحقّق نیافت تغییر، تأمل و توجه به برخی نشانه‌های مهم اجتماعی در این زمینه نیز بسیار راهگشاست:

مسلمانان آسیای مرکزی در اجرای ظواهر شرعی تأکید شدیدی داشتند، به‌گونه‌ای که کسنتکوی روسی در اثر خود با تعبیر مبالغه‌آمیزی چنین بیان می‌دارد که گویی پیامبر اسلام خود بر اجرای احکام در اینجا نظارت دارد (Kostentko, 1383: 114). بنابراین تغییر مظاهر شرعی در این جامعه بیشتر با واکنش به‌نسبت تند و سریع همراه بود. برای نمونه، در روزنامه بخارای شریف اعتراضی مربوط به رواج شراب خوردن در فرمانداری کل ترکستان و حوالی بخارا منتشر شد و از مسئولین مربوط درخواست شد پیش از فاسدشدن جوانان به این مسئله

1. O. Shkapsky

رسیدگی شود (Bukhara-i-sharif, 1911: No.14:3). طبیعی است در چنین فضایی باید تغییر سلوک و ظاهر زنان نیز که بسیار هم مورد توجه بود، بر فرض درست بودن تحقق با واکنشی در همین اندازه اشاره شده در روزنامه روبه‌رو می‌شد، این در حالی است که این‌گونه نبود. اما بر اساس فرضیه ما چنان‌که پیش‌تر آمد، آنچه مانع از تغییر زیست جهان زنان شد، جدای از شدت چنین رویکردی نسبت به زنان در جامعه آسیای مرکزی، رویکرد سیاست‌گذاران روسی نیز بود.^۱ به نظر می‌رسد آنها بنا نداشتند از الگوی هم‌تایان قدرتمند خود در این حوزه پیروی کنند.^۲ مقام‌های روسی در فرمانداری کل، مدارس بسیاری تأسیس کرده و روزنامه‌های متعددی منتشر کرده، تئاتر و کتابخانه به‌راه انداختند، اما در هیچ‌یک از آنها اثری از حضور زنان دیده نمی‌شود. حتی به نظر می‌رسد اراده‌ای از سوی روس‌ها برای به‌بازی‌گرفتن زنان نیز وجود ندارد. بازتاب‌نیافتن خبر تغییر در مشی زنان و یا تداوم حضور اندک آنها در اجتماع ما را به این نتیجه می‌رساند که بخشی از این رخداد، باید نتیجه رویکرد بیشتر مقام‌های روسی در مورد توجه به بسته‌بودن فضای زیستی مسلمانان و یا شاید به‌نوعی بیگانه‌نبودن آنها

۱. در هنگامه حضور روس‌ها جدال جدی میان نخبگان آسیای مرکزی وجود داشت. در فضای چالشی حاکم بر روابط آنها در مورد زنان، غیر از بحث آموزش هرگز حقوق اجتماعی آنها موضوعیت نیافت، در حالی که در همین زمان زنان جهان اسلام در قاهره و تهران علاوه بر نوشتن سرمقاله در روزنامه‌ها و تحصیل در مراکز آموزشی و گاه مسافرت به غرب جایگاه بسیار متفاوتی یافته‌اند. جدا از بحث میراث تمدنی روسیه که در مقاله حاضر به عنوان علت تغییر نکردن حیات بانوان مورد توجه قرار گرفته، در موضوع حمایت‌نکردن روشنفکران از کنشگری فعالانه زنان، باید به این موضوع توجه شود که روسیه همه تلاش خود را برای قطع ارتباط حداقلی آسیای مرکزی با همسایگان و قدرتهای استعماری رقیب چون بریتانیا داشت، بنابراین نخبگان سنتی ضربات جدی را از رویارویی با جهان مدرن غیرروسی تجربه نکردند. حتی در بسیاری از موارد در مواضع خود از حمایت مقام‌های تزاری برخوردار بودند. تکاپوی روشنفکران بخارایی در چنین بستری با جان‌کندن‌های بسیار دستاوردهای حداقلی داشت. اگر در این مسیر کوچکترین خطای محاسباتی داشتند، همین اندک ثمر نیز بر باد می‌رفت. ضعف پایگاه این طبقه به گونه‌ای بود که بیان موضوعات حساسیت برانگیز همچون ورود بانوان در اجتماع خطر اضمحلال نهضت و حرکشان را داشت. (Ebrahimi, 2022: 366-67).

۲. اگر بخواهیم سیاست‌های روسیه را در این زمینه با فرانسه در الجزایر مقایسه کنیم، در واقع با دو سیاست متضاد روبه‌رو می‌شویم. فرانسوی‌ها تلاش داشتند همه شکل‌های زندگی را که ممکن بود از نزدیک یا دور، واقعیت یا اصالت ملی را خاطر نشان سازد، تجزیه و نابود کنند. آنها حجاب زنان مسلمان را نماد اصالت ملی تلقی می‌کردند و می‌گفتند اگر بخواهیم به تاروپود جامعه الجزایری هجوم ببریم باید ابتدا زنان را زیر تسلط قرار دهیم. ما باید آنان را در درون خانه‌ها جستجو کنیم (Boroumand, 1392: 89). در برابر این جهت‌گیری تند فرانسه، جنبش اصلاح‌طلبی الجزایر واکنش نشان داد و به سیاست‌های جدید و تغییر وضع زنان انتقاد کرد (Boroumand, 1392: 10).

با این فضا باشد. با این مقدمه، در پاسخ به این پرسش که چرا نوشدگی روسی حیات اجتماعی بانوان و شاکله نهاد خانواده را دستخوش تغییر نکرده، این فرضیه را در این بخش آزمون می‌کنیم که «سرشت متفاوت فرهنگی و تمدنی روسیه در مقایسه با دیگر رقبای هم‌عرضش، یکی از موانع قابل‌تأمل در تحقق تغییر اجتماعی حوزه زنان و خانواده بوده است».

۳. روسیه؛ قدرت استعماری از جنس دیگر

در میان بازیگران قدرتمند جهانی در قرن نوزدهم، روسیه تزاری تفاوت‌های قابل‌توجهی با رقیبان و هم‌تایان خود داشت. اشپولر می‌گوید: آنها در مقایسه با دیگر ملل استعمارگر اروپایی نخوت و تکبر کمتری نسبت به اهالی سرزمین‌های متصرفی خود داشتند. روس‌ها که تا حدودی شرقی محسوب می‌شدند، خود نیز تازه با برخی از موازین تمدن غرب آشنا شده بودند و به‌طور طبیعی نسبت به انگلیسی‌ها و فرانسوی‌های همان عصر بر توده‌های زیرسیطره خود فخر کمتری می‌فروختند (Spuler, 1376: 126). نظریه «حق الهی سلطنت» هنوز هم با وجود انقلاب‌ها و تغییرهایی که در اروپای غربی روی داده بود، در مورد تزارها معتبر بود لذا مذهب ستون پشتیبان و ابزار کار حکومت به‌شمار می‌رفت (Nahru, 1346: 127). جریان اصلاح‌طلبی بسیار دیر هنگام تقریباً پس از شکست کریمه (۱۸۵۶ م.) روندی روبه‌رشد یافت و خواستار ایجاد نهادهای آزادی‌خواهانه و حکومت نمایندگی به‌صورت اروپا شد. الکساندر دوم تلاش کرد تا تغییر رویه‌ای در مشی خود دهد، او ضمن کاهش سانسور کتاب و روزنامه، مسافرت و اقامت در خارج را نیز مجاز شمرد و علاوه بر آن، تدریس علوم جدید را هم بلا مانع اعلام کرد. تزار که متوجه فرسودگی و کاهش قوای نظامی روسیه شده بود، در مسیر اصلاحات خود دو اقدام مهم در حوزه اجتماعی و اداری انجام داد که نخستین آن مربوط به آزادی بردگان و دیگری تأسیس انجمن‌های انتخابی بود (Nahru, 1346: 127). هم‌زمانی این تحولات با پیشروی و سلطه بر آسیای مرکزی موجب شد سیاست‌گذاری‌های استعماری تا حد زیادی با یک اصل مهم هماهنگ باشد یعنی «دادن تمدن روسی به مسلمانان همراه با توجه به حفظ موقعیت روسیه در چشم ناظران بیرونی» (Crews, 2009: 354). بنابراین، علاوه بر تفاوت در سرشت روسیه تزاری به‌عنوان قدرت اروپایی متفاوت، در مجموع ادوار سیاست‌ورزی آنها رویکرد تساهل‌آمیز و روادارانه غالب بود.

اما، نکته‌ای که از نظر نوشتار حاضر در منظومه سرشت جدای روسیه اهمیت می‌یابد، بحث بافت سنتی و فرهنگی متفاوت از جهان مدرن غربی و به تبع آن، جایگاه و کارکرد خانواده و زنان است؛ زیرا به‌طور منطقی باید رابطه‌ای میان جایگاه و موقعیت زنان در روسیه و سیاست‌گذاری‌های فرهنگی در آسیای مرکزی در همین حوزه وجود داشته باشد. شاید بهتر باشد برای درک مسئله مانند همه مطالعات تاریخی، رویکردی شالوده‌شناسانه مبتنی بر شناخت

میراث فکری روس‌ها و قوم اسلاو در این زمینه داشته باشیم. دمیتری لیخاچف، ادیب و فرهنگ‌شناس روس معتقد است که «خوانش امروزی ایده‌ها و سنت‌های گذشته می‌تواند دستاوردهای جدید و دیدگاه‌های نوینی به همراه داشته باشد» (Лихачев, 1983: 17)، بنابراین در همین زمینه، گریزی خواهیم داشت به جایگاه زنان و خانواده نزد مردم روس از دیرباز تاکنون تا بهتر بتوانیم به درک ماهیت عملکرد روسیه در رویارویی با این حوزه در آسیای مرکزی و تبیین فرضیه خویشت دست یابیم.

۴. نگاهی به رویکرد روس‌ها به جایگاه زنان

الف- زنان روس در دوران متقدم تاریخی

حیات زنان روس و جایگاه آنها در اجتماع و رویکرد نسبت به آنان در عهد سنت و دوران پیشامپراتوری را باید در دو طبقه متفاوت مورد بررسی قرار داد؛ نخست توده‌های زنان اجتماع و دیگر طبقه نخبگانی. بررسی منابع برجای مانده از قرون پنجم تا هشتم میلادی در مورد زندگی، فرهنگ و معیشت قوم اسلاو نشان می‌دهد که توده‌های زنان به امور معمول زنانه و متناسب با دیدگاه‌های سنتی جامعه آن زمان مانند فرزندآوری، خانه‌داری، همسررداری، کشاورزی و کسب و کارهای کوچک (همچون نخ‌ریسی، پارچه‌بافی، خیاطی و حتی ریخته‌گری (Рыбаков, 1948: 87) در جهت رفع نیاز مالی خود و خانواده می‌پرداختند و بیشتر وقت آنها صرف خانواده می‌شد. نکته بسیار مهم این است که گرچه ایدئولوژی حاکم بر کلیسای روسی در عمل چندان از فعالیت‌های اجتماعی زنان حمایت نمی‌کرد و به آنها میدان نمی‌داد، اما جامعه روسی به‌طور کلی مخالفتی با حضور اجتماعی و سیاسی زنان نداشت (Пушкарева, 1989: 85). با مرور تاریخ سیاسی و اجتماعی روسیه متقدم به‌ویژه از قرن نهم تا پانزدهم که به دوران حکومت «خاندان روریک» تعلق دارد، می‌بینیم که نام زنان شجاع و شاهزاده‌خانم‌های بی‌شماری در کنار نام شاهان و کنیاس‌های روسی آمده است. یکی از زنان نامی روسیه در آن روزگار، بانویی به نام شاهزاده خانم الگا، همسر کنیاس ایگور (۹۴۵-۹۱۲) بود. او نخستین زنی بود که به مذهب مسیحیت گروید (Гриценко, 1981: 35) و پس از مرگ همسرش با همان اختیارات، جانشین او شد (Пушкарева, 1989: 13). در تاریخ روسیه او اولین حاکمی بود که به اصلاحات اقتصادی پرداخت و برای دریافت خراج از مناطق تابع سرزمین روس میزان مشخص و نظام دقیقی را تعیین کرد. علاوه بر این، او خود در لشکرکشی‌ها و بستن

۱. در روسیه باستان به افرادی که مقام رئیس قبیله را داشته و رهبر سپاهیان و حاکم منطقه بودند، گفته می‌شد. در زبان فارسی معادل این واژه را شاهزاده گذاشته‌اند که معنای دقیق آن را نمی‌رساند، بنابراین به منظور جلوگیری از خلط معنایی از همان نام خاص کنیاس (князь/князь) در زبان روسی استفاده کرده‌ایم.

قراردادهای سیاسی و تجاری با دیگر کشورها حضور می‌یافت (Пушкарева, 1989: 14-15). نظیر چنین زنانی در تاریخ متقدم روسیه کم نبوده است. مارفا بارتسکایا زنی بسیار ثروتمند و مقتدر بود که بعد از مرگ همسرانش حکومت شهر نوگوراد را در قرن پانزدهم میلادی در دست گرفت و برای استقلال این شهر از مسکو، در سال‌های ۱۴۷۷-۱۴۷۸ جنگید.^۱

نکته مهم این است که اگرچه حضور و فعالیت زنان در امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن دوران بیشتر به خاندان کنیاس‌ها، شاهان و طبقه بالای اجتماعی محدود می‌شد و در عمل زنان عادی در فعالیت‌های اجتماعی از حقوق مساوی با مردان برخوردار نبودند، اما مخالفتی هم با حضور زنان در اجتماع و دوشادوش مردان و چه بسا در مقامی بالاتر از آنها وجود نداشت. این روند تا قرن پانزدهم ادامه می‌یابد.

ب- تحول در زیست جهان زنان روس پس از قرن ۱۵

تحولات اجتماعی از این زمان تغییرهای محسوسی را در حوزه زنان و نقش آنان در خانواده و جامعه روسی نشان می‌دهد.^۲ در قرن شانزدهم روسیه گام‌های متعددی برای گسترش و تحکیم قدرت خویش برداشت. آثار برجای مانده از آن دوره به خوبی بیانگر تغییرهای مهم در سطوح اجتماعی در جامعه و فردی در سطح خانواده هستند. یکی از این آثار و درواقع یادگارهای ادبی «داماستروی»^۳ است که در لغت به معنای «صاحبخانه خوب» بوده و آن گونه که در تاریخ روسیه آمده این کتاب را کشیش بزرگی به نام سیلوستر^۴ که آموزگار عرفانی ایوان مخوف، تزار بزرگ روس در قرن شانزدهم بوده به رشته تحریر درآورده است. این اثر پندنامه آداب و معاشرت و دایره‌المعارف زندگی مردمان روس در آن روزگار است و در آن از «ویژگی‌های زندگی و معیشت مردم و تصویری کلی از آداب و سنن خانوادگی آمیخته با موازین معنوی و اخلاقی فرهنگ ارتدوکس» (Маркина, 2021: 136) سخن رفته است. در بخش‌های مختلف این کتاب به وظایف یک زن در نقش مادر و همسر و چگونگی تربیت دختران اشاره‌هایی شده است. این‌طور آمده که یکی از وظایف مادران آموزش هنرهای دستی و امور مفید دیگر به دختران است تا بتوانند در آینده همسران خوبی برای شوهران خود باشند. والدین باید تلاش

۱. برای آشنایی با زنان نامدار روسیه متقدم ر. ک: "Women of Ancient Russia", N. L. Pushkariova, Moscow, 1989/ به نظر نویسنده این کتاب، زنان تا پیش از قرن شانزدهم از استقلال فردی و مالی قابل توجهی برخوردار بوده‌اند.

۲. ناگفته نماند که سال‌های سلطه مغولان بر سرزمین روسیه از قرن سیزدهم تا اواسط قرن پانزدهم در محدود کردن زنان روسی به امور منزل و کمرنگ شدن حضور ایشان در عرصه اجتماعی در سده‌های بعد بی‌تأثیر نبود.

3. Domostroi

4. Silvester

می‌کردند عفت و پاکدامنی دختران قبل از ازدواج آنها که بنابر سنت‌ها از سن ۱۲ سالگی ممکن می‌شد، حفظ شود (Домострой, 1992: 35-37). همچنین، در آن دوران مجردماندن دختران امری خوشایند تلقی نمی‌شد، زیرا معتقد بودند که یک زن فقط در درون خانواده و با ایفای نقش مادری و همسری می‌تواند به هویت اصلی خویش دست یابد و اصلاً هدف از خلقت زن همین است (Тумашвили, 2018: 22).

اما نکته قابل توجه در این کتاب رویکرد مردسالارانه‌ای است که در جامعه روسی پیش از این چندان اثری از آن دیده نشده است. در این کتاب می‌خوانیم همان‌طور که همه امور کشور در دستان پادشاه است، در خانه نیز همه امور خانواده و فرزندان بر عهده پدر است. همچنین ارزش یک زن در میزان فرمانبرداری او از شوهرش و رسیدگی به امور منزل است، زیرا که مرد متعلق به محیط بیرون از خانه بوده و هنگامی که به خانه برمی‌گردد باید همه چیز به بهترین شکل برای او مهیا باشد. زنان در عمل فرصتی برای خود ندارند و تمام وقت ایشان باید صرف خانه و خانواده شود و نقش زن در عمل در وابستگی با نقش مرد تعریف می‌شود. مؤلف داماستروی به‌طور مستقیم بیان می‌دارد که مرد تنها در صورت داشتن زنی نیک‌سرشت و فرمانبردار خوشبخت خواهد بود (Домострой, 1992: 40-41). بنابراین، برخلاف دوران متقدم روسیه که زنان گاهی تا حضور در امور مملکت‌داری و امور سیاسی - اجتماعی عصر خویش و حتی امور بین‌المللی پیش می‌رفتند، در قرن شانزدهم شأن و منزلت‌شان بیشتر در بستوی خانه‌ها و در خدمت به خانواده سنجیده می‌شد.

این دیدگاه نسبت به جایگاه زنان در خانواده و جامعه در قرن هفدهم و آغاز دوران روسیه تزاری نیز ادامه یافت. آنچه در «داماستروی» مطرح شده بود، همچنان تعیین‌کننده وضعیت زنان و حق و حقوق آنها بود و «اطاعت از شوهر و چون برده‌ای او را خدمت کردن، دیگر برای زنان عادت شده بود و آنها هیچ تصویری از حقوق دیگر خود نداشتند. جالب توجه آنکه کتک‌زدن زنان نشانه عشق مردان برآورد می‌شد و زنان می‌اندیشیدند که به دنیا آمده‌اند تا برده و مطیع مردان خویش بوده و از آنها کتک بخورند» (Костомаров, 1992: 72). «ویتالی شولگین» از تاریخ‌نگاران و پژوهشگران برجسته قرن نوزدهم در حوزه وضعیت زنان در جامعه روسی، معتقد است که وضعیت زنان روسی از زمان شکل‌گیری قوم اسلاو تا پیش از انجام اصلاحات پترکبیر در قرن هجدهم سه بار دستخوش تحول شده است:

در دوران پیش از پدیدارشدن مسیحیت در سرزمین اسلاو، زنان آزادانه در امور اجتماعی در کنار مردان حضور می‌یافتند، اما با برآمدن مسیحیت زنان رفته‌رفته از مردان فاصله گرفته و این روند به‌ویژه در دوران سلطه مغولان فزونی یافت. در قرون بعد دورافتادگی زنان در ناحیه شمال شرقی روسیه تبدیل به سنت می‌شود، اما از آغاز قرن هفدهم پیروی از این سنت به تدریج رنگ می‌بازد. این در حالی است که در جنوب غربی روسیه چنین سنتی اصلاً وجود

نداشت. سرانجام پترکبیر با اقدام‌های خود در سال‌های حکومتش از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ شرایط نزدیکی زنان و مردان در جامعه را فراهم آورده و حقوق، جایگاه و اهمیت ازدست‌رفته زنان را تا حدودی باز می‌گرداند. از این زمان به بعد تغییرها و تحولات چندی با رویکرد مثبت در مورد وضعیت زنان در جامعه روسی شکل گرفت (Шульгин, 1850: 35). بنا به عقیده بسیاری با اصلاحات پترکبیر جامعه روسی و از جمله وضعیت زنان به آرامی از سنت‌های پیشین اسلاو فاصله گرفته و به سوی سنت‌های اروپایی رفت. اما این روند در زندگی زنان طبقه بالای جامعه بیشتر نمود یافته و زنان طبقه متوسط و پایین حتی تا چند دهه آغازین قرن نوزدهم همچنان در زندان کلبه‌هایشان به سر می‌بردند (Шашков, 1879: 31).

پترکبیر در چارچوب تلاش‌های بسیار خود برای تغییر وضعیت زنان در جامعه در سال‌های ۱۷۰۰، ۱۷۰۲ و ۱۷۲۴ فرمان‌ها و احکام ویژه‌ای را صادر کرد. برای نمونه او شوهردادن اجباری زنان را ممنوع کرد و دستور داد مردان به همراه همسران و دختران ارشد خود در همه مهمانی‌ها و مراسم رسمی دربار در سن پترزبورگ حضور یابند. دادن حق رأی به زنان نیز از جمله اقدام‌های اصلاحی مهم پتر کبیر در این دوران بود. با این وجود حضور زنان در اجتماع به مجلس‌ها و مهمانی‌ها محدود بود. در مسکو حتی زنان با چهره‌هایی پوشیده و سوار بر کالسکه برای عبادت به مراسم دعای کلیسا می‌رفتند (Вавилонская, 2016: 9).

بررسی‌ها نشان می‌دهد که در جامعه روسی بعد از پترکبیر دیدگاه‌ها نسبت به زنان همچنان مردسالارانه و سایه تعالیم «داماستروی» هرچند کمی ملایم‌تر، همچنان بر سر زنان روسی گسترده ماند. برای نمونه، واسیلی تاتیشف، تاریخ‌نگار روسی قرن هجدهم در کتابی با نام «اخلاق‌نامه معنوی» (۱۷۷۳) خطاب به پسرش در مورد وضعیت زنان در خانواده می‌نویسد: «... امور خانه را به همسرت بسپار، اما کامل او را زیر نظر داشته باش» (Татищев, 1885: 11-13). در همین کتاب نویسنده می‌پذیرد که زنان چندان حضور فعالی در جامعه ندارند و در خانه و خانواده به انجام وظیفه‌های خود می‌پردازند.

در کتاب دیگری به نام «وظایف جنس زن» (۱۷۶۵) خطاب به زنان این‌طور آمده است که «در امور دولتی دخالت مکن و وضع قوانین و حل و فصل آنان را به مردان و قاضیان دانا بسپار. خانه تو محل فرمانروایی توست و وظیفه تو رسیدگی به امور خانه و خانواده‌ات است» (цит. по: Герасимова, 2013: 246). در دوران کاترین کبیر هم که دوران رونق فرهنگی در نیمه دوم قرن هجدهم به‌شمار می‌رود، نخستین مدارس برای دختران و کتابخانه‌ها برای زنان گشوده شده و شرکت در مجامع و انجمن‌های خیریه راهی برای نفوذ زنان به عرصه اجتماعی برآورد می‌شد. البته اینجا هم باز زنان طبقات بالای جامعه از جمله زنان درباریان و اشراف سهم مهمی از این فعالیت‌ها داشتند.

یکی از رخدادهای مهم دوران کاترین کبیر برگزیدن شاهزاده خانم داشکوا به ریاست آکادمی علوم روسیه بود که راه زنان را به عرصه ادبیات و پژوهش گشود. در همین دوران بود که برای نخستین بار زنان به مشاغلی چون مربی و معلم در آموزشگاه‌های عالی زنان و معلمي در خانه روی آوردند. اما با این وجود، وضعیت زنان به‌ویژه از نظر تحصیلات با زنان اروپایی قابل مقایسه نبود. غیر از کاترین کبیر و شاهزاده خانم داشکوا، زنی با تحصیلات عالی پیدا نمی‌شد. گویی نوعی مقاومت از سوی زنان برای علم‌آموزی وجود داشت (Шашков, 1879: 317). در اواخر قرن هجدهم و قرن نوزدهم آشکارا دو گروه از زنان در جامعه به چشم می‌آمدند؛ زنان اشرافی و زنان دهقانی که سطح سواد و زندگی خانوادگی و اجتماعی و حتی شیوه پوشش آنها شباهتی به یکدیگر نداشت. باید گفت پدیدارشدن جریان ادبی سانتی‌مانتالیزم کارامزینی^۱ در اواخر قرن هجدهم ارزش و جایگاه زنان طبقه پایین جامعه و به‌عبارتی زنان ساده‌روستایی را خاطر نشان می‌سازد.

۵. ناهمگنی جریان‌های نخبگانی روس در رویکرد به زنان

در اواسط قرن نوزدهم در روسیه تزاری دو جریان فلسفی-ایدئولوژیکی اسلاوگرا و غرب‌گرا همراه یکدیگر به بیان دیدگاه‌های خویش در امور اجتماعی، سیاسی و فرهنگی از جمله وضعیت زنان می‌پردازند. اسلاوگرایان به اهمیت و ارزش جایگاه زنان به‌عنوان مادران خوب و تربیت‌کننده فرزندان عقیده داشتند و غرب‌گرایان برای زنان نقش اجتماعی همسان با مردان را در جامعه قائل بودند. در همین دوران زنان آزادی عمل بیشتری یافتند. مجله‌ها و محفل‌های ادبی ویژه زنان پدید می‌آیند. صد زن از میان زنان اشرافی پایتخت درخواستی برای اجازه ورود به دانشگاه دولتی سن‌پترزبورگ و بهره‌بردن از تحصیلات دانشگاهی به رئیس وقت دانشگاه ارسال می‌کنند و هم‌زمان خواستار تشکیل رشته‌های تحصیلی برای زنان هستند (Пушкарева, 2010: 29-31). گرچه این درخواست مورد حمایت قرار نمی‌گیرد، اما نشان از تمایل زنان به پیشرفت و به‌دست‌آوردن مدارج عالی تحصیلی و همچنین، فضای باز اجتماعی برای بیان خواسته‌های این قشر از جامعه روسی دارد. رخدادهای اجتماعی و سیاسی روسیه همیشه در آثار شخصیت‌های اجتماعی و ادبی جایگاهی مهم دارند. در آن دوران ایده‌های پیشرو و غرب‌گرایانه در مورد وضعیت زنان در آثار برخی افراد مشهور آن دوران از جمله نیکلای استانکوویچ^۲، آکساندر هرتسین^۳، ویساریون بلینسکی^۱ و تیمافی گرانوفسکی^۲ مطرح شده است.

۱. «نیکلای کارامزین» بنیان‌گذار مکتب سانتی‌مانتالیزم اشرافی در روسیه به‌شمار می‌رود. او برای نخستین بار در اثرش به نام «لیزای بینوا» به سرگذشت دختری روستایی و ساده‌می‌پردازد که بازیچه دست پسر جوان اشرافی شده و به سرنوشت غم‌انگیزی دچار می‌شود.

2. Nikolai Stankevich

3. Alexander Herzen

در این زمینه بلینسکی معتقد است: «در دوران ما زندگی و فعالیت در سطح اجتماع، نه فقط برای مردان که به همان میزان برای زنان نیز ضروری است، چرا که اینک ما به این درک و آگاهی رسیده‌ایم که زنان نیز مانند مردان انسان هستند» (Шашков, 1879: 276). بنا به گفته‌های هرتسین، یکی از طرفداران جدی برابری و تساوی زنان و مردان در آن روزگار «وظایف زنان در منزل به‌هیچ‌عنوان مانعی برای انجام وظایف اجتماعی ایشان نیست» (Шашков, 1879: 277). از سوی دیگر، نمایندگان مواضع اسلاوگرایان نیز بر باورها و نظریات خویش اصرار می‌ورزیدند که در میان آنها چهره‌های شاخص مانند آلکسی خامیاکف^۳، کنستانتین آکساکف^۴ و ایوان کیریفسکی^۵ به چشم می‌خوردند. آنها بر لزوم حفظ نقش زن در خانواده در چارچوب فلسفه دینی-سنتی روسی تأکید داشتند.

تا مدت‌ها گفته‌ای از تالستوی که «یک زن واقعی در درجه نخست یک مادر خوب و یک همسر خوب است» (Толстой, 1996: 96)، دهان‌به‌دهان می‌چرخید و این نقل‌قول به‌عنوان تأییدی بر لزوم محدودیت آزادی و فعالیت زنان در حوزه اجتماع و ماندن آنها در خانه و خانواده به‌کار می‌رفت. تالستوی در بسیاری از آثار مشهور خود از جمله «آنا کارنینا» و «جنگ و صلح» زنانی را دارای سرنوشت و فرجامی نیک می‌گرداند که به همسران خود وفادار، اهل خانه و خانواده‌اند و در تربیت فرزندان خود و فراهم آوردن اسباب آسایش همسر و اعضای خانواده کوشا هستند.

به نظر می‌رسد تنها در آستانه قرن بیستم، بر لزوم هم‌سو شدن فعالیت‌های زنان در خانواده و اجتماع بیشتر تأکید می‌شود و بر تعداد جنبش‌های زنان برای احقاق حقوق نداشته یا از دست‌رفته‌شان افزوده می‌شود. طبیعی است که در شرایط ورود دیر هنگام روسیه به چنین عرصه‌ای نمی‌توان توقع اجرای آن را در سرزمین‌های زیرسلطه داشت.

نتیجه

ابهامی که این پژوهش بر مدار آن سامان یافت این بود که چرا با وجود تغییرهای گسترده و پایدار از سوی روسیه تزاری در آسیای مرکزی، حیات زنان و نهاد خانواده ثبات نسبی را تجربه کرد؟ یافته‌های مطالعاتی ما نشان می‌دهد که برخلاف بسیاری از حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، تعریف زیست‌جهان زنان در روسیه، همسانی‌ها و اشتراک‌های بسیاری را با حیات اجتماعی زنان مسلمان در آسیای مرکزی نشان می‌دهد. با وجود همه فراز و فرودها در این رویکرد و با وجود ورود به دوران اوج قدرت و پیگیری سیاست‌هایی نوگرایانه از سوی برخی

1. Vissarion Belinsky
2. Timofey Granovsky
3. Aleksey Khomyakov
4. Konstantin Aksakov
5. Ivan Kireyevsky

از تزارها (مانند پترکبیر و کاترین)، در مجموع تا حد زیادی همین نگاه سنتی حفظ شد، به گونه‌ای که چنین رویکردی در آثار ادبی که تجلی حیات اجتماعی است، بازتاب کامل دارد. در قرن نوزدهم در جریان پیشروی و اوج‌گیری سلطه بر آسیای مرکزی، گرچه این نگاه سنتی از جانب جریان غرب‌گرایان اندکی شکسته شده و تغییرهایی در روسیه در حوزه حیات زنان رخ داد، اما همچنان دوگانگی سنت‌گرایان و نوگرایان و رقابت اندیشه‌ای آنها بر این موضوع تاثیر خود را حفظ کرده است. بنابر این شاهد همسویی در سیاست‌گذاری حوزه زنان و بی‌نتیجه ماندن فشارهای غرب‌گرایان در آسیای مرکزی هستیم. نتیجه این روند آن شد که در دوران نیم قرن حضور روسیه تزاری در آسیای مرکزی مقام‌های تزاری نتوانستند سیاست منسجم و واحدی را در جهت تغییر زیست‌جهان زنان و نهاد خانواده اعمال کنند. به همین دلیل، می‌توانیم فرضیه خود را تا حد زیادی قابل تایید برآورد کنیم.

بنابراین، با بازگشت دوباره به نظریه «گی روشه» به این نتیجه می‌رسیم که تعریفی که او از تغییر اجتماعی داشته و شاخص‌هایی که برای این تغییر بیان کرده را نمی‌توانیم در حوزه عملکرد استعماری روسیه در مورد زنان آسیای مرکزی ببینیم. پاسخی که در پایان پژوهش بدان دست یافتیم این گونه قابل جمع‌بندی است که «غلبه گفتمان سنتی در روسیه نسبت به زنان و واگرایی دو جریان غرب‌گرا و اسلاوگرا در مورد رویکرد به زنان موجب ناهماهنگی در سیاست‌ورزی روس‌ها در آسیای مرکزی در این حوزه شد. بنابر این برخلاف دیگر عرصه‌ها در این بخش تغییرهای پایدار و گسترده‌ای رخ نداده است».

References

- Boroumand, Abbas (1392), **Comparative Study of the Islamic Movements of Algeria and Tunisia**, Tehran: Islamic History Research Institute, [in Persian].
- Bregel, Yuri (2003), **A Historical Atlas of Central Asia**, Leiden, Boston: Brill.
- Bukhara-i-sharif Newspaper (1911), 21 Rabi'ul-Akhr, No.14, p.3, [in Persian].
- Crews, Robert D. (2009), **For Prophet and Tsar, Islam and Empire in Russia and Central Asia**, United States of America: Harvard University Press.
- Dridel, Sultan (1308), **Russians and British in Central Asia**, Tehran: Nizam Shura Administration of Kol Qashon Press, [in Persian].
- Ebrahimi, Seyede Fahime (2014) "Transformation of Social Life of Transoxiana under Russification Policy", **Social History Research, Humanities and Cultural Studies Research Institute**, Vol. 5, No. 1, pp.

- 22-1, available at: <http://noo.rs/CNeSf>, (Accessed on: 7/8/2023) [in Persian].
- Ebrahimi, Seyede Fahime (2022), "Representation of the Life-World of Bukhara Women in the Pre-Soviet Era (based on the Notes of Sadr al-Din Aini)", **Women in Culture and Art**, Vol. 14, No. 3, pp. 355-370, (doi:10.22059/jwica.2022.337798.1748) (doi: 10.22059/JWICA.2022.337798.1748) [in Persian].
- Guy, Rocher (1368), **Social Changes**, translated by Mansour Vothouqi, Tehran: Ney Publishing, [in Persian].
- Hatemov, Namaz (2000), **History of the Tajik People (from the 60th Year of the 19th Century to 1924)**, Dushanbe: Irfan Publications, [in Cyrillic].
- Khalid, Adeeb (2003), **The Politics of Muslim Cultural Reform, Jadidism in Central Asia**, United States of America: University of California Press.
- Kostentko, Captain Atmajor (1383), **Description of Central Asia and the Spread of Russian Civilization in It**, translated by Madros Daudkhanov, with the Efforts of Dr. Gholamhossein Zarginejad, Tehran: Institute for Research and Development of Human Sciences, [in Persian].
- Modirshanechi, Mohsen (1378), **In the Middle of Asia (a Collection of Articles and Conversations about Central Asia and the Caucasus)**, Tehran: Ketabe Baz, [in Persian].
- Nahru, Jawaharlal (1346), **A Look at the History of the World**, translated by Mahmoud Tafzali, Tehran: Amir Kabir, [in Persian].
- Narimani, Aref and Mohamad Ali Parghou (1369), "Colonialism and Its Hegemony; A look at the Representation System of the West", **Fundamental Western Studies**, Vol. 8, No. 1, pp. 109-132, (<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1400353/>) (Accessed on: 7/8/2023) [in Persian].
- Pahlen, Count Konstantin Konstantinovich (2003), **Mission to Turkestan**. Edited by Richard Pierce, Translated by N. J. Couriss, London: Boston.
- Pierce, Richard (1960), **Russian Central Asia 1867-1917 (A Study in Colonial Rule)**, California: University of California Press.
- Schuyler, Eugene (1966), **Turkestan, Notes of Journey in Russian Turkestan, Kokand, Bukhara and Kuldja**, London: Routledge and Kegan Paul.

- Spuler, Bertold and Alexander Bennigsen (1376), **Central Asia (A Collection of Historical Articles)**, translated by Kaveh Bayat, Tehran: Cultural Research Office, [in Persian].
- Vambery, Arminius (1370), **The Travels of False Dervish in Middle Asian Khanates**, translated by Fathali Khajenourian, Tehran: Scientific and Cultural Publications, [in Persian].
- Вавилонская, Анна Осиповна (2016) **Краткий очерк о состоянии женщин в допетровском времени** /Современные исследования. No. 2, с. 8-10 [in Russian].
- Герасимова, Татьяна Николаевна (2013) **Социальные проблемы женщин в России в исторической ретроспективе последней трети XVIII-XIX вв.** / Известия Российского государственного педагогического университета им. А. И. Герцена: История и археология. С. 244-250.
- Гриценко, Зинаида Александровна (1981) **Агиографические произведения о княгине Ольге**. М.: Литература Древней Руси.
- Домострой** (1992) под ред. В. Т. Сенина. СПб.: Лениздат.
- Костомаров, Николай Иванович (1992) **Очерк домашней жизни и нравов Великорусского народа в XVI и XVII столетиях**. М.: Республика.
- Лихачев, Дмитрий Сергеевич (1983) **Земля родная**. М.: Просвещение.
- Маркина, Марина Сергеевна (2021) **«Домострой Сильвестра как источник прав человека»**/ Право и государства: теория и практика, No. 1, с.136-138 [in Russian].
- Пушкарева, Наталья Львовна (1989) **Женщины Древней Руси**. М.: Мысль [in Russian].
- Пушкарева, Наталья Львовна (2010) **У истоков русского феминизма («Женская история России XIX века и формы участия женщин в общественной жизни»)**/ Материалы конференции: Женское движение в России: вчера, сегодня, завтра. Отв. Ред. Г.М. Михалева. Москва, 26 февраля 2010 г. М.: РОДП «ЯБЛОКО», «КМК», С. 29-34.
- Рыбаков, Борис Александрович (1948) **Ремесло Древней Руси**. М.: АН СССР.
- Татищев, Василий Никитич (1885) **Духовная Василия Никитича Татищева**. Казань.
- Толстой, Лев Николаевич (1996) **Война и мир**. Том 2. Часть первая. IV. М.: Лексика.

- Тумашвили, Владимир Иванович (2018) **Состояние женщин в русском обществе XVI века на основе книги «Домострой»** //Международная конференция изучения проблемы и перспективы науки и нового образования. США: Бостон, 22-23 Октября. С. 21-24.
- Шашков, Серафим Серафимович (1879) **История русской женщины**. 2-е изд., испр. и доп. СПб.: Тип. А. С. Суворина.
- Шульгин, Владимир Олегович (1850) **Состояние женщин в России до Петра Великого**. Историческое исследование. Киев: Тип. И. Вальнера.